

گزاره‌های وجودی از دیدگاه کانت و صدرالمتألهین

اصغر واعظی*

استادیار دانشگاه شهید بهشتی

چکیده: هدف این مقاله بررسی گزاره‌های وجودی از دیدگاه کانت و صدرالمتألهین است. این بحث تطبیقی، هم با نحوه تقسیم قضایا توسط این دو فیلسوف پیوند خورده است و هم با تفسیری که از مفهوم وجود ارائه می‌دهند. کانت پس از تقسیم احکام به تحلیلی و ترکیبی و در پی تشریح ویژگی‌های این دو نوع حکم، نتیجه می‌گیرد که گزاره‌های وجودی نه تحلیلی است و نه ترکیبی. در باور کانت، مفهوم وجود که در گزاره‌های وجودی به ظاهر محمول واقع شده است محمول حقیقی نیست و صرفاً به لحاظ منطقی می‌توان آن را محمول نامید. پس وجود تنها نقش رابط حکم در قضایا را ایفا می‌کند. اما صدرالمتألهین به دنبال تقسیم قضایا به حمل‌های اولی ذاتی و شایع صناعی، گزاره‌های وجودی را یکی از اقسام حمل‌های شایع صناعی به شمار می‌آورد. او برخلاف کانت، نه تنها به وجود محمولی معتقد است، بلکه این مفهوم در فلسفه صدرایی نقشی بنیادین ایفا می‌کند. مقاله پیش رو، ضمن تشریح دیدگاه کانت و صدرالمتألهین در باب گزاره‌های وجودی و ارائه بحثی تطبیقی پیرامون چگونگی تقسیم قضایا توسط این دو فیلسوف، بررسی نقادانه موضع کانت در قبال وجود محمولی و گزاره‌های وجودی را به عهده گرفته است.

واژه‌های کلیدی: گزاره وجودی، محمول حقیقی، وجود محمولی، وجود رابط، معقول اولی، معقول ثانی.

* Email: mhm_vaezi@yahoo.com

مقدمه

«گزاره‌های وجودی»^۱ به قضایایی اطلاق می‌شود که محمول آن «وجود» است و از تحقق یا عدم تحقق یک شیء در خارج خبر می‌دهد، مانند «خدا هست» یا «خدا وجود دارد»، «انسان هست» و نظایر این. با توجه به آن که تبیین ماهیت گزاره‌های وجودی ارتباطی مستقیم با نحوه تفسیر مفهوم وجود دارد لازم است قبل از هر چیز اشاره‌ای به تقسیم مفهوم وجود از دیدگاه حکمای اسلامی داشته باشیم. حکمای اسلامی مفهوم وجود را به وجود فی نفسه یا محمولی و وجود فی غیره یا رابط تقسیم می‌کنند. وجود محمولی دارای معنای اسمی است و وجود رابط دارای معنای حرفی. معنای اسمی معنای فی نفسه‌ای هستند که به لحاظ مفهومی مستقل‌اند و به تنهایی و صرفنظر از هر مفهوم دیگر قابل تصورند. مفاهیمی چون انسان، درخت، کتاب و سفیدی نمونه‌هایی از معنای اسمی هستند. چون کلیه اسمی از این ویژگی برخوردارند این دسته از مفاهیم را معنای اسمی نامیده‌اند. در مقابل، قسم دیگری از مفاهیم وجود دارند که به لحاظ مفهومی غیر مستقل‌اند، به گونه‌ای که به تنهایی و بدون در نظر گرفتن دیگر معنای - یعنی معنای اسمی - قابل تصور نخواهند بود. این مفاهیم را معنای حرفی نامیده‌اند، زیرا نقش آنها در تفکر و تعقل مانند نقشی است که حرف در جمله ایفا می‌کند. حرف مانند اسم و فعل از ارکان جمله به شمار نمی‌آید و نقش آن فقط ایجاد پیوند میان طرف‌های نسبت در جمله است.

بنابراین، از دید حکمای اسلامی مفهوم وجود مانند برخی دیگر از مفاهیم نظیر مفهوم ابتدا و انتها به دو نحو قابل تعقل است؛ گاه می‌توان آن را به صورت مفهومی مستقل که در تصور نیاز به مفهومی دیگر ندارد در نظر گرفت و گاه به صورت غیر مستقل و در ظل تصور دو معنای مستقل دیگر. قسم اول را وجود محمولی نامند و قسم دوم را وجود رابط. وجود محمولی مانند هر اسمی می‌تواند در قضایا موضوع یا محمول واقع شود، ولی چون این مفهوم اغلب در قضایا محمول واقع می‌شود آن را «وجود محمولی» نامیده‌اند. در زبان فارسی واژه «هست» در قضایایی چون «علی هست»، «انسان هست» و «خدا هست» وجود محمولی است. اما وجود رابط چون تصورش همواره متوقف بر تصور دو مفهوم مستقل است (یعنی موضوع و محمول) پس نمی‌تواند خود موضوع یا محمول قضیه واقع شود و دقیقاً به همین دلیل است که آن را وجود رابط نامیده‌اند. در زبان فارسی واژه «است» در قضایایی مانند «علی انسان است» یا «این گل زیبا است» وجود رابط می‌باشد.

کانت با چنین تقسیمی موافق نیست. او ضمن رد وجود محمولی، تأکید می‌کند که وجود در همه انواع قضایا تنها نقش رابط حکم را ایفا می‌نماید.

1. Ontological proposition / ontologischer Satz

گزاره‌های وجودی از دیدگاه کانت

کانت بحث از «وجود» و به تبع آن «گزاره‌های وجودی» را در دو بخش از کتاب «نقد عقل محض» مطرح کرده است: نخست در مبحث تحلیلات استعلائی و بار دیگر در مبحث جدل استعلائی در ذیل مباحث مربوط به ایده‌آل عقل محض. پیش از ورود به بحث، لازم است ابتدا اشاره‌ای به تقسیم قضایا توسط کانت داشته باشیم. کانت قضیه یا حکم را به اعتبار محتوا و نوع رابطه‌ای که میان موضوع و محمول متصور است به دو بخش تحلیلی و ترکیبی تقسیم می‌کند؛ حکم تحلیلی حکمی است که محمول آن از تحلیل مفهوم موضوع به دست می‌آید و بر آن حمل می‌شود. در این نوع حکم رابطه میان موضوع و محمول از طریق اینهمانی اندیشیده می‌شود و صرفاً حاکی از عدم مخالفت ذهن با خود است، به نحوی که حمل محمول بر موضوع ضروری و نفی آن از موضوع به تناقض می‌انجامد. نتیجه منطقی چنین تعریفی آن است که محمول حکم تحلیلی نه صراحتاً و نه ضمناً چیزی به مفهوم موضوع نمی‌افزاید. اما حکم ترکیبی حکمی است که محمول آن اطلاع تازه‌ای را درباره موضوع حکم بیان می‌کند و همواره به مفهوم موضوع وسعت می‌بخشد. از این روست که کانت احکام تحلیلی را «احکام توضیحی»^۱ و احکام ترکیبی را «احکام توسیعی»^۲ می‌نامد. به موجب این تعریف، قضیه «انسان ناطق است» تحلیلی و قضیه «انسان نویسنده است» ترکیبی می‌باشد.

گزاره‌های وجودی تحلیلی نیست

کانت بر این اعتقاد است که گزاره‌های وجودی تحلیلی نیست زیرا لازمه تحلیلی بودن چنین گزاره‌هایی این است که مفهوم وجود از پیش در مفهوم ممکن شیء - یعنی موضوع - مندرج باشد و سپس به هنگام حمل «وجود» بر شیء، مفهوم وجود از موضوع استخراج و بر خود شیء حمل شود که به تعبیر کانت «این چیزی جز یک همانگویی نکبت‌بار نیست». (کانت، 1929: الف 597 / ب 625) کاملاً روشن است که در تشکیل محتوای هر مفهوم مانند انسان، درخت، سنگ و...، «وجود» هیچ نقشی را ایفا نمی‌کند و بر این اساس نمی‌توان با تحلیل یک مفهوم، «وجود» را از دل آن بیرون کشید و در قالب یک حکم تحلیلی «وجود» را بر آن حمل کرد. از منظر کانت، وقتی از وجود چیزی خبر می‌دهیم در واقع موضوع را به همراه همه محمول‌های آن تصدیق می‌کنیم و هنگامی که وجود چیزی را نفی می‌کنیم کل موضوع را همراه با همه محمول‌هایش سلب می‌نماییم. ترکیبی نبودن گزاره‌های وجودی از نظر کانت

همان طور که پیش‌تر اشاره کردیم حکم ترکیبی حکمی است که در آن محمول چیزی به مفهوم موضوع می‌افزاید و دایره مفهومی آن را گسترش می‌دهد. کانت چنین محمولی را

1. Explicative judgements / Erläuterungs-Urteile
2. Ampliative judgements / Erweiterungs-Urteile

«محمول حقیقی»^۱ می‌نامد. پس حکم ترکیبی حکمی است که محمول آن حقیقی است و محمول حقیقی نیز محمولی است که با افزوده شدن به موضوع، اطلاع تازه‌ای را درباره موضوع حکم به ما می‌دهد. به بیانی دیگر، محمول حقیقی باعث تقویم یا تعیین مفهومی موضوع حکم می‌شود. از این روست که کانت محمول حقیقی را «تعیین»^۲ یا «محمول تعیین‌بخش»^۳ می‌نامد. از تعریف فوق می‌توان استنباط کرد که محمول در قضیه «مثلاً دارای سه زاویه است» محمول حقیقی نیست، زیرا به مفهوم موضوع چیزی نمی‌افزاید و آن را گسترش نمی‌دهد بلکه به عکس در خود مفهوم موضوع مندرج است و از تحلیل آن به دست می‌آید. اما محمول در قضیه «زمین به دور خود می‌چرخد» محمولی حقیقی است.

اکنون با در دست داشتن ملاک و ضابطه فوق برای تعیین محمول‌های حقیقی می‌توان به سراغ مفهوم «وجود» رفت. کانت در مبحث جدل استعلائی آنجا که هر سه دسته براهین اثبات وجود خدا را به نقد می‌کشد هم صغرای برهان وجودی دکارت را مردود می‌شمارد و هم کبرای آن را. دکارت در مقدمه نخست برهان خود این ادعا را مطرح کرده بود که «وجود» یکی از کمالات و به تعبیر کانت محمولی حقیقی است. اما کانت برخلاف دکارت معتقد است که «وجود» نمی‌تواند محمول حقیقی باشد، گرچه اذعان می‌کند که می‌توان «وجود» را به عنوان «محمول منطقی»^۴ در نظر گرفت. حمل به لحاظ منطقی عبارت است از اسناد چیزی به چیزی، خواه محمول چیزی را به مفهوم موضوع بیافزاید و خواه چیزی را نیافزاید. به اعتقاد کانت، در گزاره‌های وجودی مفهوم «وجود» محمول حقیقی نیست زیرا چیزی به مفهوم موضوع نمی‌افزاید و دایره مفهومی آن را گسترش نمی‌دهد. وقتی ما فی‌المثل در حکمی ترکیبی می‌گوییم «گوشت حاوی پروتئین است» با بیان این قضیه ادعا کرده‌ایم چیزهایی که بر آن مفهوم گوشت اطلاق می‌شود باید واجد پروتئین متصور شوند. یک چنین حکمی طبعاً برآگاهی ما در مورد گوشت می‌افزاید، زیرا به ما چیزی در باره تعیین مفهومی گوشت می‌گوید. اما اگر حکم کنیم که «گوشت هست» آن وقت به گفته کانت ادعای ما درباره «وجود» نشان دهنده شکل و یا الگوی گوشت نیست. علاوه بر این، ادعای ما چیزی درباره خود موضوع نمی‌گوید. برعکس، ما تأیید می‌کنیم که یک موضوع وجود دارد که درباره‌اش ادعاهایی بیان شده است.

کانت می‌نویسد: «وجود صرفاً عبارت است از وضع یک شیء، یا وضع تعینات خاص فی‌نفسه یک شیء. وجود به لحاظ منطقی فقط «رابط»^۵ حکم است» (کانت، 1929: الف 598 / ب 626). مقصود کانت این است که هم در گزاره‌های وجودی نظیر «انسان هست» و هم در

1. Real predicate / reales Prädikat
2. Determination / Bestimmung
3. Determining predicate / bestimmendes Prädikat
4. Logical predicate / logisches Prädikat
5. Copula

گزاره‌های غیر وجودی نظیر «انسان ناطق است»، «وجود» صرفاً نقش «رابط» در قضیه را ایفا می‌کند و در واقع تفاوتی میان «است» و «هست» وجود ندارد. «رابط» بودن وجود در قضایا به این معناست که نمی‌توان برای «وجود» شأن و هویتی مستقل قائل شد و آن را یکی از دو طرف نسبت در قضیه قرار داد. «وجود» همواره نقش پیونددهنده میان ارکان قضیه - یعنی موضوع و محمول - را به عهده دارد و خود رکن قضیه واقع نمی‌شود.

«رابط» بودن «وجود» در گزاره‌های غیر وجودی مورد تأیید فلاسفه است و در این مسأله تردیدی نیست. ادعای کانت این است که حتی در گزاره‌های وجودی که به ظاهر «وجود» یکی از ارکان قضیه - یعنی محمول - است نیز «وجود» صرفاً نقش رابط حکم را به عهده دارد. به این ترتیب، قضیه «انسان هست» و سایر گزاره‌های وجودی به قضیه «انسان دارای متعلق یا مصداق خارجی است» مؤول می‌گردد. پس «هست» به «است» تبدیل می‌شود. بدیهی است که محمول این قضیه - یعنی «دارای متعلق یا مصداق خارجی بودن» - به مفهوم موضوع - یعنی انسان - چیزی نمی‌افزاید و صرفاً حاکی از آن است که این مفهوم ذهنی - مثلاً انسان - دارای فرد و مصداق خارجی است. پس وقتی کانت در عبارت نقل شده فوق می‌نویسد: «وجود عبارت است از وضع یک شیء یا وضع تعینات خاص فی نفسه یک شیء» می‌خواهد حکم گزاره‌های وجودی - که در اصطلاح فلسفه اسلامی از آن به هلیات بسیطه تعبیر می‌شود - و گزاره‌های غیروجودی - که در اصطلاح فلسفه اسلامی هلیات مرکبه نامیده می‌شود - را یک کاسه کند؛ یعنی در هر دو، «وجود» صرفاً رابط میان موضوع و محمول است. قسمت اول عبارت او - یعنی وضع یک شیء - اشاره به گزاره‌های وجودی دارد که در آنها وجود چیزی وضع و ثابت می‌شود مانند «انسان هست» و «خدا هست»؛ و قسمت دوم عبارت او - یعنی وضع تعینات خاص فی نفسه یک شیء - اشاره به گزاره‌های غیروجودی دارد که در آنها اوصاف و تعینات خاص شیء برای آن وضع و ثابت می‌گردد مانند «انسان ناطق است» و «خدا همه توان است».

کانت در ادامه می‌افزاید: «امر واقعی هیچ چیز بیشتر از امر صرفاً ممکن را شامل نمی‌شود» (کانت، 1929: الف 599 / ب 627). مقصود او این است که وقتی یک مفهوم ذهنی را - که طبیعتاً امری است ممکن - با مابازاء واقعی و عینی همان مفهوم مقایسه می‌کنیم درمی‌یابیم که میان مفهوم ذهنی و مصداق خارجی آن از جهت محتوای مفهومی هیچ تفاوتی نیست؛ مصداق خارجی نسبت به مفهوم ذهنی خود هیچ زیادتى ندارد، یعنی محتوای «مفهوم» و محتوای «مصداق» همواره یکی است. میان «X ممکن» و «X واقعی» هیچ تفاوت مفهومی نیست، زیرا اگر امر واقعی صفت و خصوصیتی را شامل شود که امر ممکن و مفهوم ذهنی همان شیء خارجی فاقد آن باشد در این صورت تطابق میان امر واقعی و ذهنی از میان خواهد رفت؛ دیگر مفهوم ذهنی نمایانگر همه متعلق خود نیست و همواره نسبت به آن دارای کاستی است. اگر در امر واقعی یک عنصر کیفی یا ماهوی جدید باشد که امر ممکن یا مفهوم ذهنی واجد آن نباشد،

پس نمی‌توان ادعا کرد که دقیقاً همان متعلق و ما بازاء مفهوم ذهنی ما در خارج وجود دارد. وقتی انطباق میان مفهوم و مصداق مخدوش شد دیگر هیچ مفهومی نمی‌تواند در جهان خارج مصداق داشته باشد، چرا که بنا بر این فرض مصداق همواره نسبت به مفهوم چیزی افزون دارد و هیچگاه مصداق آن مفهوم نیست، حال آنکه مفهوم صرفنظر از آنچه بالفعل وجود دارد همواره مفهوم چیزی است. به تعبیر کانت، «یکصد دلار واقعی حتی به اندازه سکه‌ای بیش از یکصد دلار ممکن را شامل نمی‌شود» (کانت، 1929: الف/599 / ب/627).

نظریه کانت در نفی وجود محمولی و محدود کردن وجود به «وجود رابط» تاثیر انکارناپذیری بر اندیشمندان پس از او به خصوص فیلسوفان تحلیلی زبان و منطق دانان جدید گذاشت، به گونه‌ای که کواین پس از تعمیم و توسعه تئوری توصیفی فرگه - راسل، آنتولوژی معنا را به کلی حذف کرد و با طرح نظریه معروف خود با عنوان «وجود ارزش یک متغیر است» وجود را تا سور قضایا تنزل داد.

بررسی دیدگاه کانت درباره گزاره‌های وجودی

تردیدی نیست که گزاره‌های وجودی نمی‌توانند تحلیلی باشند و سخن کانت از این جهت درست به نظر می‌رسد. اما ادعای کانت مبنی بر محمول حقیقی نبودن وجود و به تبع آن ترکیبی نبودن گزاره‌های وجودی بحث‌برانگیز و محل تامل است، چرا که لازمه این سخن آن است که بخش مهمی از احکام فلسفی و منطقی اساساً از دایره احکام خارج شوند، یعنی نه در دایره شمول احکام تحلیلی بگنجد و نه در دایره شمول احکام ترکیبی.

توضیح آنکه حکما مفاهیم کلی موجود در ذهن را به دو بخش معقولات اولی و معقولات ثانی تقسیم می‌کنند. معقولات اولی صورت مستقیم اعیان خارجی و نمایانگر ذات و ماهیت آنهاست. به بیانی دیگر، این مفاهیم در جهان خارج ما بازائی عینی دارند که قابل اشاره حسی یا عقلی است مانند رنگ، شکل و اصولاً مقولات دهگانه ارسطویی. اما معقولات ثانی مابازائی واقعی در جهان خارج ندارند و صرفاً بر احکام و اوصاف موجودات خارجی یا ذهنی دلالت می‌کنند. آن دسته از معقولات ثانی که موجودات خارجی را توصیف می‌کنند معقولات ثانی فلسفی نامیده می‌شوند مانند وجوب و امکان. دسته دیگر که احکام و اوصاف مفاهیم ذهنی را بیان می‌کنند معقولات ثانی منطقی هستند مانند کلی و جزئی.

کانت محمول حقیقی را محمولی می‌داند که به مفهوم موضوع افزوده می‌شود و آن را گسترش می‌دهد. جای تردید نیست که این تعریف معقولات اولی را شامل می‌شود، زیرا این مفاهیم بر ویژگی و خصوصیت اشیاء دلالت دارند. به عبارت دیگر، با محمول قرار دادن معقولات اولی همواره چیزی به مفهوم موضوع می‌افزاییم و آن را گسترش می‌دهیم. اما آیا همین تعریف و ضابطه در مورد معقولات ثانی منطقی و فلسفی نیز صادق است؟ آیا می‌توان با استناد به ضابطه

فوق معقولات ثانی را از محمول‌های حقیقی به شمار آورد؟ چنانچه پاسخ به این سؤالات منفی باشد احکام حاوی چنین محمول‌هایی چه نوع حکمی خواهند بود؟

در بادی امر ممکن است به نظر آید که معقولات ثانی نیز چیزی به مفهوم موضوع می‌افزایند و آن را گسترش می‌دهند؛ به عنوان مثال وقتی می‌گوییم «گل ممکن است» به موضوع قضیه - یعنی گل - علاوه بر مفاهیم ماهوی آن نظیر سرخی و خوشبویی خصوصیت دیگری را افزوده‌ایم که ملائم با سایر عناصر تجربه ممکن به اصطلاح کانت است. پس صفت امکان برای شیء یک افزایش است، بی آنکه مانند معقولات اولی افزایشی ماهوی یا مفهومی باشد. همچنین نسبت دادن مفهوم علیت به یک شیء محتوای مفهومی آن را گسترش می‌دهد، گرچه این افزایش مفهومی یا ماهوی نیست و قس علی هذا.

از بیان فوق علی‌الاصول باید نتیجه گرفت که معقولات ثانی نیز در دایره شمول محمول حقیقی می‌گنجد، البته ناگفته پیداست که افزایشی را که معقولات ثانی ایجاد می‌کنند تفاوت آشکاری با افزایش ایجاد شده توسط معقولات اولی دارد، زیرا افزایش معقولات ثانی افزایشی انتزاعی و افزایش معقولات اولی افزایشی مفهومی یا ماهوی است. اما کانت با این نتیجه‌گیری موافق نیست. او در ذیل مباحث مربوط به وجهه نظر جهت تصریح می‌کند که هیچیک از مقولات مندرج در این وجهه نظر محمول حقیقی نیستند. این به آن معناست که نه تنها وجود بلکه امکان، امتناع و ضرورت نیز از دایره شمول محمول حقیقی خارج است. او در این باره می‌نویسد: «مقولات مندرج در وجهه نظر جهت واجد این ویژگی هستند که وقتی به عنوان محمول به موضوع حکم ضمیمه می‌شوند چیزی به مفهوم موضوع نمی‌افزایند و فقط مبین نسبت مفهوم با قوه شناخت‌اند. حتی اگر مفهوم یک شیء از هر جهت کامل باشد در این صورت من همچنان می‌توانم در باره آن شیء این سؤال را مطرح کنم که آیا آن فقط ممکن است، یا همچنین واقعی است، یا اگر واقعی است علاوه بر آن ضروری نیز است؟ ولی به این طریق هیچ تعیین دیگری در خود شیء اندیشیده نمی‌شود» (کانت، 1929: الف/219 / ب/266). کانت در عبارات فوق به دنبال بیان این مطلب است که وقتی ما حکمی را ممکن، واقعی یا ضروری توصیف می‌کنیم چیزی در مورد محتوا یا ساختار درونی حکم نمی‌گوییم بلکه صرفاً چگونگی اتصاف موضوع به محمول را بیان می‌داریم. به همین دلیل است که کانت در جایی دیگر از نقد عقل محض می‌نویسد: «جهت به ارزش فعل ربط از لحاظ تفکر به طور کلی مربوط است» (کانت، 1929: ب/100).

همچنان که ملاحظه می‌شود کانت با این بیان عملاً معقولات ثانی را به دو دسته محمول‌های حقیقی و محمول‌های غیرحقیقی تقسیم می‌کند. مقولات مندرج در وجهه نظر جهت محمول غیرحقیقی و مقولات مندرج در دیگر وجهه نظرها - یعنی وجهه نظرهای نسبت، کمیت و کیفیت - محمول حقیقی هستند.

کانت با چنین نگرشی بخش قابل ملاحظه‌ای از معقولات ثانی - یعنی مقولات مندرج در وجهه نظر جهت - را از دایره شمول محمول‌های حقیقی خارج می‌کند. اما نخستین اشکال این است که با نفی محمول حقیقی بودن مقولات مندرج در وجهه نظر جهت این سؤال به ذهن خطور می‌کند که احکام حاوی چنین محمول‌هایی - که در واقع بخشی از اساسی‌ترین اندیشه‌های بشری را شکل می‌دهند - در زمره کدامیک از دو قسم احکام تحلیلی یا ترکیبی می‌گنجند. لازمه محمول حقیقی نبودن این مفاهیم آن است که احکام حاوی چنین مفاهیمی ترکیبی نخواهد بود، زیرا احکام ترکیبی احکامی است که محمول آنها حقیقی باشد. فرض تحلیلی بودن چنین احکامی نیز به کلی منتفی است زیرا امکان، امتناع، ضرورت و نظایر آن مفاهیمی نیستند که جزء ذات موضوع حکم باشند و با تحلیل موضوع حکم به آنها دست یابیم. پس تنها راه ممکن برای کانت آن است که با محمول حقیقی نپنداشتن مقولات مندرج در وجهه نظر جهت و از جمله مفهوم وجود گروهی از مفاهیم بنیادین اندیشه بشری را از زمره محمول‌های حقیقی خارج کند و احکام حاوی چنین محمول‌هایی را نیز اساساً حکم نداند. این نتیجه‌ای است که نمی‌توان بی‌محذور آن را پذیرفت.

اما اشکال در اینجا متوقف نمی‌ماند و به طرح سؤالی اساسی‌تر می‌انجامد؛ سؤال این است که اصولاً کانت به چه دلیل محمول حقیقی را به محمولی که دایره مفهومی موضوع را گسترش می‌دهد تعریف می‌کند. محذور خروج برخی از معقولات ثانی از دایره شمول محمول حقیقی از آنجا پدید آمد که کانت محمول حقیقی را به محمول‌های افزاینده تعریف کرد. اما چه چیز ما را به پذیرش این تعریف ملزم می‌کند و اصولاً مبنای چنین تعریفی چیست؟ به نظر می‌رسد فلسفه کانت نمی‌تواند به سؤال فوق پاسخ قانع‌کننده‌ای بدهد.

اشکال دیگر این است که کانت از یک سو اعلام می‌کند که احکام یا گزاره‌های وجودی سزاوار آن نیستند که ادعا (و در حالت عکس، انکار) خوانده شوند و از سوی دیگر به دلایل موازی این احکام را قابل صدق و کذب نمی‌داند، یعنی نه می‌توانند حقیقی باشند و نه غلط. «حقیقت»¹ به بیان من. کانت عبارت است از «مطابقت یک شناخت با متعلقش» (کانت، 1929: الف 58 / ب 83). واضح است که احکام حاوی محمول‌های حقیقی می‌توانند حقیقی (صادق) و یا غلط (کاذب) باشند، زیرا ما در این احکام ادعا می‌کنیم که موضوع، واجد (و یا فاقد) صفت و خصوصیتی است. پس موضوع چنین احکامی می‌تواند صفتی را داشته یا نداشته باشد، و این صفت با آگاهی ما از موضوع مطابقت داشته یا نداشته باشد. اما از آنجا که گزاره‌های وجودی حاوی ادعا (یا انکاری) در مورد موضوع یا متعلق حکم نیستند و بنابراین نمی‌توانند با آن موضوع مطابقت (یا عدم مطابقت) داشته باشند نمی‌توانند حقیقی (صادق) یا غلط (کاذب) باشند. نتیجه چنین استدلالی آن است که گزاره‌های وجودی اصولاً فاقد حکم و حمل‌اند. اما آیا حقیقتاً معقول

1. Truth / Wahrheit

است که احکام یا گزاره‌های وجودی را به عنوان یک نوع جدا از سایر احکام حقیقی در نظر بگیریم. پاسخ این سؤال منفی به نظر می‌رسد. کانت گزاره‌های وجودی را به این دلیل که فاقد محمول حقیقی است از احکام ترکیبی نمی‌داند. اما اگر ادعای کانت درست باشد و احکام وجودی از محمول حقیقی برخوردار نباشند، در این صورت این نکته نیز معتبر خواهد بود که در چنین احکامی، حمل نیز وجود ندارد. در احکام واجد محمول‌های حقیقی - یعنی احکام ترکیبی به تعبیر کانت - وجود حمل حقیقی تردیدناپذیر است، زیرا در این گونه احکام همواره صفت یا خصوصیتی را به موضوع می‌افزاییم. اما طبق نظر کانت در گزاره‌های وجودی اصولاً چیزی به موضوع افزوده نمی‌شود. برعکس، موضوع را به عنوان چیزی قرار می‌دهیم که محمول‌ها می‌توانند به آن بیوندند. خود کانت می‌نویسد: «... به این ترتیب... تنها موضوع قرار می‌گیرد با تمام محمول‌هایش، به عبارت دیگر شیء در ارتباط با مفهوم من» (کانت، 1929: الف 599 / ب 627). سخن کانت در باب احکام یا گزاره‌های وجودی در این عبارت خلاصه می‌شود که این احکام فاقد حمل‌اند. از کنار یک چنین نظریه‌ای نمی‌توان با بی‌اعتنایی گذشت، چرا که حمل ماهیت اصلی یک حکم را تشکیل می‌دهد. کسی که حکم می‌کند، در واقع درباره‌ی چیزی ادعایی را مطرح می‌سازد، چیزی را توصیف می‌کند و یا خصوصیت و ماهیت چیزی را برمی‌شمارد. به بیانی دیگر، حکم کردن در واقع همان حمل کردن است و اگر آن طور که کانت می‌گوید در احکام وجودی حمل نباشد پس اساساً حکمی صادر نشده است.

این نتیجه‌گیری طبعاً آمیخته با تضاد است. مسأله این نیست که آیا می‌توان گزاره‌های وجودی را حکم نامید، بلکه آن است که ما اساساً به این گزاره‌ها به عنوان حکم می‌اندیشیم. گزاره‌های وجودی در ذهن ما ادعاها یا انکارهایی هستند که یا حقیقت دارند و یا غلط هستند، یعنی قابل صدق و کذبند. بنابراین، آنها را به عنوان احکامی در نظر می‌گیریم که می‌توانند در استدلال نقش فرضها و مقدمات استدلال را ایفا کنند، به نحوی که با دیگر احکام ما یا سازگار و یا ناسازگارند. در تمامی این موارد ما به آنها به عنوان حکم می‌اندیشیم، ولو آنکه با احکام واجد محمول‌های حقیقی تفاوت داشته باشند.

گزاره‌های وجودی از دیدگاه صدرالمتألهین

صدرالمتألهین گرچه در این عقیده با کانت موافق است که گزاره‌های وجودی نه تحلیلی هستند و نه ترکیبی (البته مشروط بر آنکه از واژه ترکیبی معنای مورد نظر کانت را قصد کنیم)، ولی تفسیری که از گزاره‌های وجودی ارائه می‌دهد مغایر با نتیجه‌گیری‌های کانت است. وی از یک سو برخلاف نظر کانت بالصرّاحه وجود محمولی را پذیرفته و آن را یکی از امهات مسائل فلسفی خود به شمار آورده، و از سوی دیگر با تکیه بر اصالت وجود تفسیری نوین از گزاره‌های وجودی ارائه داده است.

تحلیلی نبودن گزاره‌های وجودی از منظر صدرالتألهین

صدرالتألهین مانند کانت بر این اعتقاد است که گزاره‌های وجودی تحلیلی نیست. البته باید به این نکته توجه داشت که صدرالتألهین به جای تقسیم قضایا به احکام تحلیلی و ترکیبی، آنها را به حمل‌های اولی ذاتی و شایع صناعی تقسیم می‌کند. در بادی امر به نظر می‌رسد که مقصود از حمل‌های اولی ذاتی همان احکام تحلیلی است و مقصود از حمل‌های شایع صناعی همان احکام ترکیبی. مباحث آتی صحت و سقم این مطلب را روشن خواهد کرد.

مسلم آن است که مبنای تقسیم قضایا به حمل‌های اولی و شایع و احکام تحلیلی و ترکیبی در نزد این دو فیلسوف متفاوت است. ملاصدرا به پیروی از اسلاف خود در حکمت اسلامی حمل را عبارت از حکم به اتحاد دو امری می‌داند که به نحوی از انحاء با یکدیگر تغایر دارند. او در بحث حمل برخلاف کانت اصطلاح محمول حقیقی و محمول منطقی را به کار نمی‌برد، ولی معتقد است هر آنچه بتواند به لحاظ منطقی محمول قضیه واقع شود محمول حقیقی است. شرط منطقی برای محمول واقع شدن یک مفهوم آن است که مفهوم مورد نظر از یک سو با موضوع وحدت داشته باشد و از سوی دیگر با آن مغایرت، که در صورت وجود این دو شرط قضیه مفید فایده خواهد بود. بنا بر این، در نظر صدرالتألهین حمل منطقی یا حقیقی حملی است که به دلیل واجد بودن دو رکن حمل، مفید فایده باشد و به آگاهی ما از موضوع چیزی بیافزاید، خواه محمول این قضیه دایره مفهومی موضوع را گسترش دهد و خواه واجد این خصوصیت نباشد. ملاصدرا محمول چنین قضایایی را محمول حقیقی می‌داند، گرچه چنین تعبیری را به کار نبرده است.

صدرالتألهین پس از تقسیم حمل به دو نوع اولی ذاتی و شایع صناعی، حمل اولی ذاتی را حملی می‌داند که در آن طرفین حمل در ماهیت و مفهوم با یکدیگر متحدند و اختلافشان صرفاً اعتباری است. به بیانی دیگر، در حمل اولی ذاتی حکم به اتحاد ذاتی موضوع و محمول می‌شود، به نحوی که ذات و ماهیت شیء موضوع واقع می‌شود و تمام ذات یا بعضی از اجزاء ذات بر آن حمل می‌گردد. به این ترتیب موارد و مصادیق حمل اولی ذاتی را می‌توان در اقسام ذیل منحصر کرد:

- 1- حمل حد تام شیء بر شیء، نظیر «انسان حیوان ناطق است»؛
- 2- حمل جنس بر نوع، نظیر «انسان حیوان است»؛
- 3- حمل فصل بر نوع، نظیر «انسان ناطق است»؛
- 4- حمل شیء بر خودش، نظیر «انسان انسان است».

بررسی اقسام موارد حمل اولی ذاتی نشان می‌دهد که در این حمل، موضوع و محمول همواره در امری واقعی اشتراک دارند، اما وجه اختلاف و تغایرشان صرفاً اعتباری و غیر واقعی است، مانند اختلاف به اجمال و تفصیل در مورد اول، به ابهام و عدم ابهام در مورد دوم، به تحصیل و عدم تحصیل در مورد سوم، و توهم تغایر در مورد چهارم.

از مقایسه تعاریفی که ملاصدرا و کانت درباره حمل اولی ذاتی و حکم تحلیلی ارائه داده‌اند می‌توان دریافت که هر دو فیلسوف از این دو اصطلاح معنای واحدی را قصد کرده‌اند و مصادیق این دو حمل یکی است. صدرالمتألهین نیز مانند کانت گزاره‌های وجودی را تحلیلی نمی‌داند. وی این مطلب را عمدتاً در ذیل مبحث زیادت وجود بر ماهیت مطرح کرده است. مقصود از این بحث آن است که آیا در ذهن وجود زاید بر ماهیت است؟ آیا مفهوم وجود در ذهن معنایی غیر از مفهوم ماهیات خاص نظیر انسان، سنگ، چوب و... را افاده می‌کند؟ پاسخ حکمای اسلامی و از جمله صدرالمتألهین به این سؤال مثبت است. این دو مفهوم گرچه در عالم خارج همواره دارای مصداقی واحدند، ولی در ظرف ذهن کاملاً مغایر با یکدیگر می‌باشند، به گونه‌ای که مفهوم وجود نه عین و نه جزء ماهیت اشیاء است. ملا صدرا در این باره می‌نویسد:

«فاذا ثبت کون وجود کل ممکن عین ماهیته فی العین، فلا یخلوا؛ اما ان یکون بینهما مغایرة فی المعنی و المفهوم، او لایکون. والثانی باطل و الآ لکان «الانسان» مثلاً و «الوجود» لفظین مترادفین و لم یکن لقولنا «الانسان موجود» فائده و لکان مفاد قولنا «الانسان موجود» و قولنا «الانسان انسان» واحداً و لَمَا امکن تصور احد هما مع الغفله عن الآخر فتعین الشق الاول و هو کون کل منهما غیر الآخر بحسب المعنی عند التحلیل الذهنی مع اتحادهما ذاتاً و هویه فی نفس الامر» (صدرالمتألهین، 1363: 39).

ترکیبی نبودن گزاره‌های وجودی از دیدگاه صدرالمتألهین

صدرالمتألهین در مورد قضایایی که کانت آنها را ترکیبی می‌نامد اصطلاح حمل‌های شایع صناعی را به کار می‌برد. بررسی تطبیقی دیدگاه این دو فیلسوف مستلزم آن است که ابتدا بدانیم چه نسبتی میان احکام ترکیبی و حمل‌های شایع صناعی است؟ آیا ملا صدرا و کانت از این دو واژه معنای واحدی را قصد می‌کنند و میان این دو نسبت تساوی برقرار است؟ یا آنکه گرچه این دو واژه در اکثر موارد دارای مصادیق مشترکی هستند، ولی در پاره‌ای موارد میانشان از جهت فرد و مصداق مغایرت‌هایی به چشم می‌خورد و به تعبیر منطقیون ما بین این دو، نسبت عموم و خصوص مطلق یا من وجه برقرار است.

بحث را با تعریف حمل شایع صناعی و تعیین مصادیق و موارد اطلاق آن پی می‌گیریم. حمل شایع صناعی حملی است که در آن طرفین حمل به لحاظ مفهومی مغایر با یکدیگر بوده ولی از وجودی واحد برخوردارند، یعنی هر دو مفهوم از یک مصداق و یک وجود - خواه وجود خارجی و خواه وجود ذهنی - حکایت می‌کنند. به بیانی دیگر، مفاد حمل شایع صناعی اتحاد وجودی دو امری است که به لحاظ مفهومی مغایر با یکدیگرند. مهم‌ترین موارد حمل‌های شایع از دیدگاه صدرالمتألهین عبارتند از:

1- حمل ماهیت جوهری بر فردش، مانند «علی انسان است».

- 2- حمل عرض مفارق بر فرد خارجی، مانند «این تخته سیاه است».
- 3- حمل عرض ذاتی یا لازم بر فرد خارجی، مانند «سقراط ممکن است».
- 4- حمل عرض مفارق بر جوهر، مانند «عسل شیرین است».
- 5- حمل عرض ذاتی یا لازم بر جوهر، مانند «انسان ممکن است».
- 6- حمل یک عرض مفارق بر عرض مفارق دیگر، مانند «خندان رونده است».
- 7- حمل یک عرض ذاتی یا لازم بر عرض ذاتی دیگر، مانند «امکان علت نیازمندی معلول است».
- 8- حمل یک عرض ذاتی بر یک عرض مفارق، مانند «سفیدی علت عدم جذب گرما است».
- براساس تعریفی که صدرالمتألهین از حمل شایع صناعی ارائه داده است و با توجه به آنکه شرط تحقق حمل شایع آن است که دو مفهوم دارای فرد و مصداقی واحد در جهان خارج باشند می‌توان نتیجه گرفت که چنین حمل‌هایی هم قضایایی را شامل می‌شوند که محمول آنها معقولات اولی است و هم قضایایی را که محمول آنها معقولات ثانی است. مواردی از حمل‌های شایع که در عبارات فوق به آنها اشاره شده است این ادعا را تأیید می‌کند.
- با توجه به این که صدرالمتألهین برخلاف کانت در تعیین مصادیق حمل‌های شایع تفاوتی میان معقولات ثانی فلسفی قائل نیست و بالتبع همه قضایایی را که محمول آنها معقول ثانی فلسفی است از حمل‌های شایع به حساب می‌آورد به نظر می‌رسد نسبت میان حمل شایع صناعی صدرائی و احکام ترکیبی کانتی عموم و خصوص مطلق باشد، یعنی حمل‌های شایع صناعی اعم مطلق از احکام ترکیبی خواهند بود. در واقع، مقولات مندرج در وجهه نظر جهت محل اختلاف کانت و صدرالمتألهین است. کانت با محمول حقیقی ندانستن این دسته از مقولات، قضایایی را که محمولشان مقولات مندرج در وجهه نظر جهت است را ترکیبی نمی‌داند. اما چون در نظر صدرالمتألهین معقولات ثانی فلسفی حکم واحدی دارند پس همه قضایایی که محمولشان معقول ثانی فلسفی است حمل شایع صناعی خواهند بود.
- اکنون نوبت به آن می‌رسد تا دیدگاه خاص صدرائی را در باب گزاره‌های وجودی بیان کنیم. ترکیبی نبودن گزاره‌های وجودی به معنایی که مقصود نظر کانت است محل اتفاق همه حکمای اسلامی و از جمله صدرالمتألهین است. وی به پیروی از حکمای پیشین خود در همان آغاز طرح مباحث حکمت متعالیه در ذیل موضوعاتی چون «بساطت مفهوم وجود» و «زیادت وجود بر ماهیت» (صدرالمتألهین، 1360: 6 و 8) تصریح کرده است که مفهوم وجود هیچ افزایشی را - به معنای مورد نظر کانت - در مفهوم و ماهیت اشیاء ایجاد نمی‌کند. «وجود» نه مفهومی ماهوی در عرض ماهیات اشیاء است و نه جزء یا عین ماهیت اشیاء. صدرالمتألهین همچنین با استناد به بداهت عقل و اقامه دلیل، این امکان را که گزاره‌های وجودی از قسم حمل‌های اولی یا همان احکام تحلیلی باشد منتفی می‌داند. پس گزاره‌های وجودی یکی از انواع حمل‌های شایع صناعی

است. اما محمول حمل‌های شایع یا معقول اولی است یا معقول ثانی. مسلم آن است که مفهوم «وجود» از معقولات اولی نیست. معقولات اولی در عالم خارج واقعیت و عینیتی مستقل از واقعیت موضوع خود دارند، نظیر اعراض بالنسبه به جواهر. در قضیه «این گل سرخ است» سرخی به عنوان یک عرض، واقعیتی مستقل از واقعیت گل که یک جوهر است دارد. اما روشن است که در گزاره‌های وجودی نظیر «انسان موجود است» واژه «وجود» واقعیتی مستقل از موضوع خود ندارد و در نتیجه نمی‌تواند معقول اولی باشد. ملا صدرا در کتاب الشواهد الربوبیه و در مقام رد نظریه بهمنیار مبنی بر عدم تفاوت میان حمل وجود بر ماهیت در گزاره‌های وجودی و حمل اعراض بر موضوعاتشان در هلیات مرکبه می‌نویسد:

«ان الوجود بالقیاس الی الماهیه لیس کالاعراض بالقیاس الی موضوعاتها، بل هما واحد فی الاعیان و کذا فی الادهان فلا قابلیه و لا مقبولیه... الا ان للعقل ان یلاحظ فی الموجود معینین: ماهیه و وجوداً، فاذا حلل العقل الموجود العینی او الذهنی الی امرین فهما بالماده و الصوره اشبه منهما بالموضوع و العرض. و کیفیه هذا الاتصاف و القابلیه ان للعقل ان یلاحظ الماهیه و یجردها عن کافه الموجودات حتی عن هذا التجرید لانه نحو وجود ایضاً فیصفاها بالوجود الذی هی به موجوده» (صدرالمتألهین، 1360: 9).

به این ترتیب، صدرالمتألهین «وجود» را از معقولات ثانی به شمار می‌آورد. اما آیا مفهوم «وجود» از معقولات ثانی منطقی است یا از معقولات ثانی فلسفی؟ صدرالمتألهین و حکمای اسلامی به شق دوم اعتقاد دارند. بدیهی است که نمی‌توان مفهوم وجود را از مفاهیم ذهنی و معقولات ثانی منطقی به شمار آورد، زیرا این مفهوم برخلاف مفاهیم جزئی، کلی، جنس و امثال آن از اوصاف مفاهیم ذهنی نیست بلکه از اوصاف موجودات خارجی است. بی تردید مفهوم وجود هم بر موجودات خارجی اطلاق می‌شود و هم بر موجودات ذهنی، ولی نباید این نکته را از نظر دور داشت که اطلاق مفهوم وجود بر موجودات ذهنی از آن جهت است که وجود ذهنی خود مرتبه‌ای از مراتب خارج است.

بنابراین، در نظر صدرالمتألهین مفهوم وجود مانند مفاهیمی چون «امکان» و «وحدت» از معقولات ثانی فلسفی است که از حاق ذات شیء انتزاع می‌شوند، ولی واقعیتی مستقل از شیء ندارند. به بیانی دیگر، منشاء انتزاع این مفاهیم مستقلاً در جهان خارج موجود است نه فرد و مصداق این مفاهیم. از این روست که به قضایای حاوی چنین مفاهیمی قضایای انتزاعی گفته می‌شود.

البته ملا صدرا با تکیه بر مبنای اصالت وجود تفاوت آشکاری را میان گزاره‌های وجودی نظیر «انسان موجود است» و دیگر قضایای انتزاعی قائل می‌شود. در قضایای انتزاعی نظیر «انسان ممکن است» محمول «امکان» از انسان انتزاع می‌شود و انسان به عنوان منشاء انتزاع امری حقیقی است، اما بر طبق اصالت وجود وضعیت گزاره‌های وجودی به عکس است و از وجود خاص

هر شیء ماهیت آن انتزاع می‌شود. دلیل این امر آن است که بر طبق اصالت ماهیت آنچه جهان خارج را پر کرده، ماهیات اشیاء است و «وجود» مفهومی اعتباری است که از نحوه تحقق اشیاء و ماهیات در جهان خارج انتزاع می‌شود. بر طبق اصالت ماهیت در گزاره‌های وجودی مانند دیگر قضایای انتزاعی محمول امری انتزاعی است، ولی بر طبق اصالت وجود آنچه جهان خارج را پر کرده «وجود» است و ماهیات از نحوه وجود اشیاء انتزاع می‌شوند. به این ترتیب، چنانچه یک گزاره وجودی نظیر «انسان موجود است» قضیه‌ای انتزاعی باشد علی القاعده باید «وجود» به عنوان محمول قضیه از موضوع قضیه - یعنی ماهیت - انتزاع شده باشد. اما بر طبق اصالت وجود و با توجه به بیانی که گذشت در گزاره‌های وجودی مطلب به عکس است و «انسان» به عنوان ماهیت از وجود خاص شیء انتزاع شده است. پس از نظر ملاصدرا در گزاره‌های وجودی موضوع از محمول انتزاع شده و شکل واقعی گزاره چنین است: «الوجود انسان»، «الوجود شجر»، «الوجود نبات» و... ولی از آنجا که عادت ذهن آدمی بر آن است که خاص را موضوع و عام را محمول قرار می‌دهد جای موضوع و محمول را در قضایای فوق‌الذکر (گزاره‌های وجودی) تغییر داده و آنها را به صورت «الانسان وجود»، «الشجر وجود»، و... در آورده است. به تعبیر استاد مطهری: «پس قضیه «انسان موجود است» نه قضیه تحلیلی است مثل اینکه می‌گوییم «انسان حیوان است» و نه قضیه ترکیبی انضمامی است مثل اینکه می‌گوییم «انسان سفید است» و حتی نه قضیه تألیفی انتزاعی است از قبیل اینکه می‌گوییم «انسان ممکن است». چرا حتی قضیه تألیفی انتزاعی نیست؟ برای اینکه اگر قضیه «انسان موجود است» مثل قضیه «انسان ممکن است» قضیه تألیفی انتزاعی بود باید «انسان» که موضوع است منشاء انتزاع باشد و محمول، انتزاعی و حال آنکه اینجا قضیه بر عکس است، موضوع از محمول انتزاع شده است».

نتیجه‌گیری

مهم‌ترین محورهای مورد بحث در این مقاله و نتایج آن عبارتند از:

1. صدرالمآلهین قضایا را به حمل‌های اولی ذاتی و شایع صناعی تقسیم می‌کند و کانت به احکام تحلیلی و ترکیبی.
2. کانت احکام ترکیبی را احکامی می‌داند که واجد محمول حقیقی است و محمول حقیقی در نظر او محمولی است که دایره مفهومی موضوع را گسترش می‌دهد.
3. کانت با استناد به تعریفی که از احکام ترکیبی ارائه می‌دهد نتیجه می‌گیرد که گزاره‌های وجودی ترکیبی نیست. در باور کانت، چون وجود موجب افزایش در مفهوم موضوع حکم نمی‌شود پس محمول حقیقی نیست و صرفاً نقش «رابط» حکم را ایفا می‌کند.
4. صدرالمآلهین برخلاف نظر کانت به وجود محمولی معتقد است و گزاره‌های وجودی را از اقسام حمل‌های شایع صناعی به شمار می‌آورد.

5. وقتی تقسیم قضایا از دیدگاه کانت و صدرالمتألهین را تطبیق می‌دهیم در می‌یابیم که نسبت میان احکام تحلیلی و حمل‌های اولی ذاتی نسبت تساوی است، یعنی هر دو مصادیق واحدی را شامل می‌شوند. اما نسبت میان احکام ترکیبی و حمل‌های شایع صناعی نسبت عموم و خصوص مطلق به نظر می‌رسد. در واقع، محل اختلاف کانت و صدرا مقولات مندرج در وجهه نظر جهت مانند ضرورت، امکان، امتناع و وجود است که کانت این دسته از مقولات را محمول حقیقی نمی‌داند و احکام واجد چنین محمول‌هایی را احکام ترکیبی به حساب نمی‌آورد، ولی صدرالمتألهین با یکی دانستن حکم همه اقسام معقولات ثانی معتقد است قضایایی که محمول آن مقولات مندرج در وجهه نظر جهت است نیز از اقسام حمل‌های شایع صناعی است.

6. کانت با تعریفی که از محمول حقیقی ارائه می‌دهد و با خارج کردن مقولات مندرج در وجهه نظر جهت از دایره محمول‌های حقیقی، عملاً معقولات ثانی را به دو دسته محمول‌های حقیقی و محمول‌های غیرحقیقی تقسیم می‌کند. این نتیجه‌ای است که صدرالمتألهین کاملاً با آن مخالف است (مطهری، 1380: 46)

7. کانت گزاره‌های وجودی را نه تحلیلی می‌داند و نه ترکیبی. اما به نظر می‌رسد این موضع کانت چندین محذور را به همراه داشته باشد، از جمله این که بنا بر ضابطه کانتی احکامی که محمولشان مقولات مندرج در وجهه نظر جهت است اصولاً حکم نیستند. اما واقعیت این است که ما با قابل صدق و کذب دانستن چنین احکامی عملاً آنها را به عنوان حکم در نظر می‌گیریم و در استدلال‌هایمان از آنها به عنوان مقدمات قیاس استفاده می‌کنیم.

منابع فارسی

1. ابراهیمی دینانی، غلامحسین (1362) «وجود رابط و مستقل در فلسفه اسلامی»، تهران: شرکت سهامی انتشار.
2. شیرازی، صدرالدین (1363) «المشاعر»، کتابخانه طهوری، تهران.
3. شیرازی، صدرالدین (1404ق) «الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه»، قم: انتشارات مصطفوی.
4. شیرازی، صدرالدین (چاپ دوم 1360) «الشواهد الربوبیه» با حواشی ملاحادی سبزواری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
5. کاپلستون، فردریک (1362) «کانت»، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران: مؤسسه انتشارات علمی و مرکز نشر دانشگاهی.
6. کانت، ایمانوئل (چاپ اول 1367) «تمهیدات»، ترجمه دکتر غلامعلی حداد عادل، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
7. کورنر، اشتفان (چاپ اول 1367) «فلسفه کانت»، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: شرکت سهامی خوارزمی.
8. مدرس زنوزی، آقا علی (1363) «رساله حملیه»، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
9. مدرس زنوزی، آقا علی (1375) «رساله وجود رابطی»، نامه مفید: 7: 27-70.

References:

1. Kant, Immanuel, "Critique of Pure Reason", translated by Norman Kemp Smith, London, First edition, 1929.
2. Kemp Smith, Norman, "A Commentary to Kant's "Critique of Pure Reason", London, 1918.
3. Shaffer, Jerome, "Existence, Predication and the Ontological Argument", 1962, in: "THE FIRST CRITIQUE: Reflections on Kant's Critique of Pure Reason", edited by Terence Penelbum and J.J. MacIntosh, Belmont, California, 1969, p. 123-142.
4. Vick George, Robert, "Kant's Doctrine of Existence as a Predicate", University of Southern California, 1968.
5. Young, Michael, "Der Begriff der Existenz bei Kant", RAITO, Band 18, 1976, Herausgegeben von Stephan Körner, Bristol.